

### متن پرسش

سلام علیکم: گاه در خلوت خودم با کانت، هیوم و مخصوصا دکارت حرف می زنم و می گویم این چه کار بود که تو کردی؟ می بینی وضعیت امروز ما و دیگران را؟ در بن بستِ قرار داریم که یا باید در حباب تحجر خود را سرگرم کنیم یا در بی خردی توسعه یافتگی و نیافتگی. درد درد عجیبی است، با من سخن بگو دوکوهه ی آوینی را که می بینم، حس می کنم من همان دوکوهه ی دردمندم و آوینی با من است که می گوید می دانم که چه می کشی دوکوهه. ولی افسوس که این گونه نیست و حقیقت و واقعیت هر دو حکایتی دیگر دارند و خیال خوش من تنها سازنده و پردازنده ی این هاست. می دانم که تنها راه برون رفت، جهان انقلاب اسلامی است اما پای حرکت نیست. ظلمت دوران و سنگینی این سیئه تاریخی بقدری است که کمر ما را شکسته و اراده و روح و روان ما را تحت تاثیر قرار داده است. رویمان به سمت انقلاب است ولی کج دار و مریض. گاه هم که به دلایل مختلف و البته برخلاف میل باطنی رویمان برمی گردد می بینیم که سخت ضربه می خوریم ولی انگار چاره ای نیست. انگار رو برگرداندن ها جبری شده. سوال من این است که چکار کنیم؟ نه می توان انقلابی نبود و نه با این انقلابی بودن ما می شود انقلابی بود. بی انقلاب هیچ ایم و این انقلابی بودن ما هم فرقی با بی انقلاب بودن ندارد. دل می خواهد شب و روزش با خمینی و خامنه ای ورق بخورد ولی انگار دست منحوسی مانع است. دل که هیچ، عقل هم فهمیده و رام شده ولی اشکال را نمی دانم که کجاست. مسئله و مشکل انقلاب نیست؛ مشکل رابطه من و ما و انقلاب است.

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: الحمدالله که چنین روحی شما را نسبت به انقلاب اسلامی در بر گرفته است. شاید رجوع به فیلسوفان غربی با چنین روحیه ای کمک کند تا در فهم تاریخی خود جدی تر باشید. عنایت داشته باشید که انقلاب اسلامی به عنوان یک رخداد تاریخی به آن صورت نیست که شما بخواهید آن را بیابید، بلکه باید روح خود را آماده کنید تا شما را در بر بگیرد مثل این که آماده می شوید تا شب قدر بر شما احاطه یابد. موفق باشید